

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ : 1387/02/21

موضوع : مباحثی پیرامون اقوال فقهای شیعه بر شهادت ثالثه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله بحث ما در شهادت ثالثه اقوال فقهای معاصر بود که فرمایش آیت الله العظمی حکیم (رضوان الله تعالی علیه) متوفای 1392 هجری خوانده شد. همچنین فرمایش آیت الله العظمی میلانی متوفای 1395 و فرمایش آیت الله العظمی خوانساری متوفای 1405 خوانده شد.

لذا اولین فقیهی که متعلق به قرن پانزدهم است، آیت الله العظمی خوانساری هستند. سپس به نظر آیت الله مرعشی نجفی متوفای 411 هجری رسیدیم. ایشان می فرماید:

«لكن الأحوط الإتيان بها»

احتیاط این است که شهادت ثالثه بیاید.

احتیاط اگر مسبوق به فتوا نباشد، احتیاط وجوبی است.

«لأنها من أظهر شعائر الشيعة»

زیرا یکی از روشن ترین شعائر شیعه است.

«لكن الأحوط ان لا يأتي بها بقصد الجزئية»

به شرط آنکه به قصد جزئیت نباشد.

منهاج المؤمنین، نویسنده: السید المرعشی، ج 1، ص 153، ح 8

به این معنا که آمدن آن را احتیاط لازم می‌دانند، اما نه به قصد جزئیت. سپس به نظریه آیت الله العظمی خوئی (رضوان الله تعالی علیه) می‌رسیم. سال وفات آیت الله العظمی خوئی 1414 هجری بوده است.

آیت الله العظمی خوئی اوایل سال از دنیا رفتند و آیت الله العظمی گلپایگانی اواخر سال از دنیا رفتند و تقریباً این دو بزرگوار در یک سال از دنیا رفتند.

آیت الله العظمی خوئی (رضوان الله تعالی علیه) در این بحث از همه مفصل‌تر وارد شده است و به حق نکات بسیار ظریفی دارد و بعضی از فرمایشاتشان قابل دقت و تأمل است. مرحوم آیت الله العظمی خوئی ابتدا عبارت «شیخ» را در «نهایة» نقد کرده و می‌نویسد:

«فأما ما روی فی شواذ الأخبار من قول (أن علیا ولی الله وآل محمد خیر البریة) فمما لا یحمل علیه فی الأذان والإقامة، فمن عمل به کان مخطئاً، ونحوه عن المبسوط»

در ادامه می‌نویسد:

«ثم قال: (ولو فعله انسان لم یأثم به غیر أنه لیس من فضیلة الأذان ولا کمال فصوله)»

سپس می‌گوید: اگر انسان شهادت ثالثه را بگوید گناه نکرده است، جز اینکه از فضیلت اذان و کمال فصول اذان نیست.

«ونحوه ما فی المنتهی وغیره من کلمات الأصحاب هذا»

ایشان تا اینجا کلمات اصحاب را می آورد، سپس برای استحباب آن ادله ای را ذکر می کند و رد می کند. ایشان می نویسد:

«وربما يتمسك لاثبات الاستحباب بقاعدة التسامح»

برای اثبات این ادله از قاعده تسامح استفاده می کند.

عزیزان دقت کنند در کلمات بسیاری از بزرگواران واژه "قاعده تسامح" بود که به حدیث «من بلغ» استناد می کنند.

«نظراً إلى ما سمعته من ورود الشهادة الثالثة في شواذ الأخبار»

بنابراین آقایان گفتند که شهادت ثالثه در اخبار شاذه وارد شده است.

تا به حال ما اسامی ده الی دوازده تن از فقهای بزرگوار را خواندیم که آنها به قاعده تسامح برای استحباب شهادت ثالثه استدلال کرده بودند، که ایشان نظر تمامی آنان را رد می کند.

«وفیه: مضافاً إلى أن القاعدة غير تامة في نفسها»

البته قاعده تسامح به ظاهر عام نیست و ما قاعده تسامح را قبول نداریم.

چنین نیست که قاعده تسامح برای ما حکم شرعی درست کند. قاعده تسامح درست کننده حکم شرعی نیست.

«إذ لا يثبت بها إلا الثواب دون الاستحباب»

آنچه از قاعده تسامح استفاده می شود این است که برای عامل پاداش می دهند، نه اینکه استحباب هم درست کند.

وقتی نبی گرامی اسلام می فرماید: هرکسی ثوابی به او رسیده باشد و به امید ثواب عملی را انجام دهد، خداوند عالم ثواب را به او می دهد. «وإن لم أقله»!

پرسش:

...

پاسخ:

ایشان این قضیه را هم رد می کند. این قضیه از قاعده تسامح است که می گوید:

«من بلغه ثواب بعمل ذلك اعطاه الله ثواب ذلك و ان لم أقله»

این مؤدای حدیث «من بلغ» است که آقایان به استناد آن سر مستحبات و مکروهات بسیار زیاد بررسی سندی نمی کنند.

آیت الله العظمی خوئی می فرماید: آنچه ما از حدیث «من بلغ» استفاده می کنیم، این است که خداوند عالم امتناناً للعبد پاداشی را به عامل می دهد.

بر فرض روایتی رسید که هرکسی سوره تکاثر را پنج بار بخواند، خداوند عالم به او حوری می دهد. اگر این شخص به امید رسیدن به حور العین پنج بار سوره تکاثر را خواند، خداوند عالم قطعاً حوری را به او خواهد داد.

بحث دیگر این است که ما ببینیم آیا خواندن سوره تکاثر روزی سه مرتبه به استناد این روایت استحباب دارد یا ندارد. اینکه خواندن سوره تکاثر مستحب است یا مستحب نیست امری است و اینکه خداوند عالم برای قاری این سوره پاداش می دهد امر دیگری است.

آنچه از راوی این روایت درمی آید این است که استحباب، وجوب، حرمت، کراهت و عبادۀ «انتساب الحكم إلى الله» است.

«المفتی یفتی عن الله»

زمانی که می گوییم مستحب است، به معنای این است که «قال الله مستحبٌ». حدیث «من بلغ» نمی تواند روایت را منسوب به خدا کند.

حدیث می فرماید که امتنانا با وجود اینکه چنین مطلبی را خداوند نفرموده است، جبرئیل هم چنین مطلبی را به پیغمبر اکرم نرسانده است و پیغمبر اکرم به امت نفرموده است. خداوند عالم امتنانا چنین پاداشی می دهد. حدیث «من بلغ» راه را برای ما درست می کند.

«إذ لا یثبت بها إلا الثواب دون الاستحباب»

سپس می نویسد:

«لتكون الشهادة من فصول الأذان وأجزائها المستحبة»

از حدیث «من بلغ» استحباب درست نمی شود تا اینکه به استناد این شواذ الأخبار شهادت ثالثه از فصول اذان باشد و از اجزاء مستحبی اذان باشد.

ما بیابیم بگوییم که به خاطر شواذ الأخبار گفتن شهادت ثالثه در اذان و اقامه استحباب دارد.

«كما فصلنا البحث حوله فی الأصول»

همانطور که آیت الله العظمی خوئی می فرمود و در بحث اصول پیرامون حدیث «من بلغ» مفصل بحث کردیم.

«أنه على تقدير تسليمها فهي خاصة ببلوغ الثواب فحسب»

اولاً ما آن را قبول نداریم و بر فرض هم قبول داشته باشیم مخصوص جایی است که ثواب به ما رسیده باشد.

البته در اینجا به نظر قاصر بنده می‌رسد که آیت الله العظمی خوئی در اینجا مقداری کم مهری کرده است. حال عرض می‌کنیم تا آقایان دقت کنند. بر فرض حدیث «من بلغ» هم درست باشد، شامل جایی می‌شود که ثوابی به راوی یا مطلبی به مکلف رسیده باشد.

آیا با این تعبیری که آقایان دارند که در اخبار شاذه چنین چیزی آمده است، نشانگر این است که این ثواب به مکلف رسیده یا اینکه تعبیر آقایان به شواذ الأخبار به معنای این است که اخبار دروغی است؟

ایشان می‌نویسد: آقایان که می‌گویند اخبار، اخبار شاذه هست روایت را رد می‌کنند. آقایان دقت کنند که این روایت خیلی ظریف است و در بسیاری از موارد به درد ما می‌خورد.

وقتی که بگوید حدیث «من بلغ» هرکسی ثوابی رسیده باشد و به امید ثواب انجام بدهد خداوند پاداش می‌دهد، با این واژه احادیث شاذه آقایان این روایت را انکار می‌کنند و ادعا می‌کنند که این روایت دروغ، جعلی و ساختگی است.

بنابراین اصلاً بلوغی صورت نگرفته است. ما در فرمایش آیت الله العظمی خوئی احساس می‌کنیم که مقداری مساعدت مشکل است. بحث بلوغ آیا بلوغ به سند صحیح است یا مجرد البلوغ است؟

به مجرد اینکه به گوش من رسید فقها امتناناً پاداشی می‌دهند یا اگر به گوش من با سند صحیح رسید خداوند به من پاداش می‌دهد؟

ما از آیت الله العظمی خوئی سؤال می‌کنیم: اگر قرار است بلوغ به سند صحیح باشد، دیگر با حدیث «من بلغ» و قاعده تسامح چکار کنیم؟

اگر به سند صحیح به گوش من رسیده است که اگر کسی سوره تکاثر را بخواند پاداش دارد. ولو خداوند و پیغمبر اکرم هم نگفته باشد، حجت برای من تمام است. حکم منجز است و برای من فقیه معذرت می‌آورد.

جایی که این حکم به سند صحیح رسیده باشد، هم منجز است و هم معذر است. از دیدگاه فقیه حکم منجز و خود فقیه هم عند الله معذور است. ولو اینکه این روایت صددرصد ساختگی باشد، ظاهر قضیه این است که این روایت شرایط حجیت خبر بر او بوده است.

ایشان که می‌فرماید این بلوغ با شواذ به اخبار هیچگونه ارتباطی ندارد، مقداری احساس می‌شود که کم مهری است.

«أنه علی تقدیر تسلیمها فهی خاصة بصورة بلوغ الثواب فحسب»

اگر حدیث «من بلغ» هم درست باشد، آن مخصوص جایی است که ثواب به ما رسیده باشد.

«لا بلوغه مع بلوغ عدمه كما فی المقام»

نه اینکه رسیدن ثواب همراه با بلوغ نرسیدن باشد.

حال ایشان «بلوغه مع بلوغ عدمه» را معنا می‌کنند.

«حيث إن الراوی وهو الشيخ والصدوق قد بلغنا عنه القطع بكذب تلك الرواية وعدم الثواب علی الشهادة»

آنچه ما از شیخ طوسی و صدوق داریم این است که می‌گویند روایتی به ما رسیده و از طرف دیگر هم قطع به کذب

این روایت داریم. به همین خاطر بلوغ ثواب همراه بلوغ عدم ثواب است.

اگر روایت رسید، روایت بلوغ است. بنابراین هم ثواب رسید از حیث اینکه روایت داریم، ثواب نرسیده و روایت دروغ است.

ما به محضر آیت الله العظمی خوئی عرض می‌کنیم که فرمایش ایشان دو اشکال اساسی دارد؛

اشکال اول این است که اگر بنا باشد حدیث «من بلغ» شامل احادیث صحیح شود، معنای تسامح در ادله سنن معنا ندارد. در آنجا برای من هم منجز است و هم معذر است.

اشکال دوم این است که شیئی که غالباً فرمودند: «القطع بکذب تلك الرواية»؛ آیا معنای روایت شاذه این است که این روایت قطعاً دروغ است یا اینکه آقایان حدیث شاذ را معنا کردند؟ شاید آقایان گفتند حدیث شاذ حدیث صحیح است، ولیکن مخالف مشهور است.

بسیاری از فقهای ما هم در گذشته معنا کردند که حدیث شاذ حدیث دروغ و جعلی و ضعیف نیست. فرق بین شاذ و نادر این است که در رجال هم خواندیم روایت نادر روایتی است که هم سند ضعیف است و هم مخالف مشهور است. به این روایت نادر می‌گویند.

روایت شاذ روایتی است که سند صحیح است، اما مضمون مخالف با مشهور است. اگر این هست، فرمایش آیت الله العظمی خوئی اشکال اساسی دیگری هم دارد. آقایان که می‌فرمایند:

«قد بلغنا عنه القطع بکذب تلك الرواية وعدم الثواب على الشهادة»

فرمایششان تام نیست. ایشان اشکال دیگری می‌کنند و می‌نویسند:

«أضف إلى ذلك لو كانت جزءاً من الأذان لنقل ذلك عن المعصوم (ع)»

ضعف دیگر این است که اگر شهادت ثالثه جزء اذان بوده است، از معصوم صادر می‌شود.

«ولفعله ولو مرة واحدة»

ولو امام یک بار هم شهادت ثالثه را گفته بود به ما می‌رسید.

«مع أن الروایات الحاکیة للأذان خالیة عن ذلك بتاتاً»

قطعاً روایاتی که از معصوم رسیده است، هیچکدام دلالت بر عمل معصومین و گفتارشان نسبت به شهادت ثالثه نداریم.

البته از یک جهت می‌شود روی فرمایش ایشان صحه گذاشت که ولو به صورت یک روایت ضعیف یا مرسل یا مشهور چنین چیزی که معصوم انجام داده باشد ما روایتی نداریم.

روایتی که یکی از معصومین (علیهم السلام) این کار را کرده باشد، اما ما در حد یک روایت هم در این زمینه نداریم.

ما از آیت الله العظمی خوئی سؤال می‌کنیم که آیا جنابعالی ملتزم هستید «کل ما لم یصل إلی أیدینا» یا «ما وقع»؟ آیا هرچه به دست ما نرسیده دلیل بر این است که واقع نشده است؟ شاید اشیاء زیادی در تاریخ واقع شده، اما به دست ما نرسیده است.

آیت الله العظمی خوئی ملاحظه کنید که در زمان «مرحوم شیخ طوسی» که نزدیک به بیست و چهار هزار جلد کتابخانه ایشان را به آتش می‌کشند و تمام آثار ائمه اطهار را به خاکستر تبدیل می‌کنند، آیا احتمال نمی‌دهید که در داخل آن‌ها بوده باشد؟

آیا از این شش هزار و ششصد کتابی که در زمان معصومین نوشته شده است، اقوال و افعال و تقریرات معصومین از این شش هزار و ششصد کتابی که «مرحوم شیخ حر عاملی» در آخر کتاب «وسائل الشیعه» اعلام می‌کند شما چند مورد آن را دیده‌اید؟

بنابراین این حرف که به دست ما نرسیده، پس واقع نشده است «عدم الوجدان لا يدل علی عدم الوجود». شاید این آثار بوده و به دست ما نرسیده است.

مشاهده کنید در رابطه با قضیه لعن اعداء اهل بیت ما از خارج هیچ شک و شبهه‌ای نداریم. تبری امری قطعی است و اصلاً بدون تبری، تولی معنا ندارد.

این همه اعمال معصومین از امیرالمؤمنین تا امام حسن عسکری تنها در یک روایت می‌بینیم که در کتاب «کافی» با سند ضعیف بیان شده است:

«يَلْعَنُ فِي دُبُرِ كُلِّ مَكْتُوبَةٍ أَرْبَعَةٌ مِنَ الرِّجَالِ وَ أَرْبَعًا مِنَ النِّسَاءِ»

امام صادق بعد از هر نماز واجب چهار نفر از مردان و چهار نفر از زنان را لعنت می‌فرمودند.

«فَلَانٌ وَ فَلَانٌ وَ مُعَاوِيَةُ وَ يَسْمِيهِمْ وَ فَلَانَةٌ وَ فَلَانَةٌ وَ هِنْدٌ وَ أُمُّ الْحَكَمِ أُخْتُ مُعَاوِيَةَ»

الكافی، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ج 3، ص 342، ح

حتی روایت «تهذیب الأحکام» روایت صحیح است، اما روایت «کافی» روایت ضعیف است. شاید ائمه اطهار (علیهم السلام) می گفتند، اما به دست ما نرسیده است. شاید خواری از اصحاب این را می دانستند و امام به آن‌ها سفارش کرده بود که این مطالب را بازگو نکنید.

روایات زیادی از قول ائمه اطهار (علیهم السلام) داریم مبنی بر اینکه کسانی که اسرار ما را فاش می کنند، آن‌ها شریک در خون ما هستند.

شاید ائمه اطهار (علیهم السلام) در نمازهایی که خصوصی در منزل یا با اصحاب ویژه خود می خواندند، شهادت ثالثه را می فرمودند و به شهادت هم عمل می کردند.

شاید با توجه به آنچه که در جامعه آن روز می گذشت، این قضایا به دست ما نرسیده است. «کم له من نظیر!» بنابراین فرمایش آیت الله العظمی خوئی که می فرماید:

«لو كانت جزءا من الأذان لنقل ذلك عن المعصوم (ع) ولفعله ولو مرة واحدة»

فرمایش تامی نیست. این فرمایش در صورتی است که ما بر تمام آنچه از معصوم صادر شده احاطه داشته باشیم. به عنوان مثال ما تمام گوشه‌های این مدرک را چسب بزنییم و بگوییم کتاب مورد نظر ما در این مدرک وجود ندارد.

حال ما یک مرتبه کتابی گم کردیم، دو یا سه مدرک را می گردیم و می گوییم در مدرک‌های مدرسه دارالشفاء و مدرسه فیضیه چنین کتابی وجود ندارد. اگر کتاب شما جا مانده بود، ما آن را می دیدیم.

ما از بیست مدرک دو یا سه مورد آن را می بینیم و می خواهیم برای همگان حکم درست کنیم.

جناب آیت الله العظمی خوئی که می فرمایند:

«ولفعله ولو مرة واحدة»

خیلی ادعای بزرگی است. این قضیه برای کسی است که بر تمام آنچه از معصوم صادر شده احاطه داشته باشد و یقین کنیم تمام آنچه که بر معصوم در خلوت و آشکار صادر شده همگی به ما رسیده است.

زمانی که ما بررسی کردیم، قاطعانه می گوییم: «لو فعله معصوم ولو مرة واحدة لوصل الینا»! اینکه می فرمایند:

«مع أن الروایات الحاکیة للأذان خالیة عن ذلك بتاتا»

این هم نمی تواند دلیل باشد. شاید این هم تقیه بوده است و ائمه اطهار (علیهم السلام) قضیه شهادت ثالثه را به دلیل اینکه با سیاست حاکمان هیچگونه تطابقی نداشته و به آن حساس بودند، آن ها را نیاورده است.

آیت الله العظمی خوئی تا اینجا کسانی که قائل به استحباب هستند و می خواهند با حدیث «من بلغ» درست کنند، همه را قیچی می کند.

ایشان همانند «مرحوم شیخ انصاری» ابتدا در بحث مکاسب بحثی را مفصل بحث می کند، سپس برمی گردد و همان مسئله را با دلیل دیگر تفهیم می کند و جا می اندازد و می خواهد اثبات کند که این مطلب حق است.

دلیل آقایان دلیل درست نبوده و صحیح این است، زیرا صد و هشتاد درجه به طرف دیگر برمی گردد. در ادامه می نویسد:

«نعم: قد یقال: إن رواية الاحتجاج تدل علیه بصورة العموم»

بله، سپس می نویسد: روایت احتجاج به صورت عموم دلالت می کند.

«فقد روى الطبرسى فى الاحتجاج عن القاسم بن معاوية عن الصادق عليه السلام أنه إذا قال أحدكم لا إله إلا الله

محمد رسول فليقل على أمير المؤمنين»

سپس می نویسد:

«لكنها لضعف سندها غير صالحة للاستدلال إلا بناء على قاعدة التسامح»

به خاطر اینکه روایت احتجاج سندا ضعیف است و به هیچ وجه صلاحیت استدلال ندارد، مگر اینکه ما قاعده تسامح را قبول کنیم.

«ولا نقول بها كما عرفت»

و ما قائل به قاعده تسامح نیستیم.

«ولعل ما فى البحار من كون الشهادة من الأجزاء المستحبة مستند إلى هذه الرواية»

مرحوم مجلسی که در کتاب بحار الانوار می گوید شهادت ثالثه جزء مستحبی اذان است، مستند مجلسی همین روایت احتجاج بوده است.

«أو ما عرفته من شهادة الصدوق والشيخ وغيرهما بورود النصوص الشاذة هذا»

یا اینکه شیخ صدوق و دیگران فرمودند که ما در این زمینه نصوص شاذه داریم و استناد به آنها بوده است.

«ولكن الذى يُهَوَّنُ الخطبُ إننا فى غنى من ورود النص»

آنچه که بحث را در شهادت ثالثه برای ما ساده می کند این است که ما کاری به نص نداریم.

چه نقصی باشد و چه نقصی نباشد، ما می‌گوییم که شهادت ثالثه باید گفته شود و موارد هم درج شود.

«إذ لا شبهة في رجحان الشهادة الثالثة في نفسها»

ما چه نفسی داشته باشیم و چه نفسی نداشته باشیم ذاتاً گفتن شهادت ثالثه راجح است.

«بعد أن كانت الولاية من متممات الرسالة»

با توجه به اینکه ولایت علی بن ابی طالب متمم رسالت است.

(وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ)

و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای.

سوره مائده (5): آیه 67

تعبیر بسیار شیرینی است! انسان لذت می‌برد که چطور زیر پایه تمام آقایانی که استدلال کردند را تک تک به

صورت علمی خالی می‌کند و سپس یک مرتبه اوج می‌گیرد.

«بعد أن كانت الولاية من متممات الرسالة»

با توجه به اینکه ولایت علی بن ابی طالب متمم رسالت است.

«ومقومات الايمان»

و مقوم ایمان است.

«ومن کمال الدین»

و کمال دین است.

کمال دین و ایمان بستگی به شهادت بر ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) دارد.

«بمقتضی قوله تعالی: الیوم أكملت لكم دینکم»

همچنان که خداوند متعال فرمود: امروز دین خود را بر شما کامل کردم.

«بل من الخمس التي بنى عليها الاسلام»

بلکه ولایت علی بن ابی طالب جزو پنج موردی است که اساس اسلام بر آن استوار است.

روایت امام باقر (علیه السلام) در ابتدای کتاب «وسائل الشیعة» وارد شده است که حضرت می فرماید:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصُّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَايَةِ وَ لَمْ يَنَأَدْ بِشَيْءٍ مَّا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ»

وسائل الشیعة، نویسنده: شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ج 1،

ص 18، ح 10

گذشته از آیه، حدیث پنج رکن اسلام هم وارد شده است که بهترین و قوی ترین رکن آن رکن ولایت است. عزیزان

دقت کنند که مقداری در صحبت های آیت الله العظمی خوئی از هم خدشه وارد می شود.

ایشان می نویسد: اصلاً ما کاری به نص نداریم. ذاتاً گفتن ولایت امیرالمؤمنین رجحان دارد. هم از متممات رسالت

است، هم مقوم ایمان است، هم کمال دین است و هم رکن خاصی از ارکان خمسه اسلامی است.

پرسش:

این پنج مورد با هم اختلاف دارند ولایت اعتقادی است.

پاسخ:

آن‌ها را باید عملی انجام بدهیم. اگر عملی انجام بدهیم مشکلی نیست، اما اینکه به صورت شعار دریاوریم امام گلایه می‌کند و می‌فرماید: «وَلَمْ يَنَّاذِ بِشَيْءٍ مَّا نُودَىٰ بِالْوَلَايَةِ».

و:

«فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكُوا هَذِهِ يَعْنِي الْوَلَايَةَ»

مردم چهار مورد اول را گرفتند و مورد پنجم یعنی ولایت را ترک کردند.

المحاسن، نویسنده: برقی، احمد بن محمد بن خالد، محقق / مصحح: محدث، جلال الدین، ج 1، ص 286، ح 429

در این روایت مشخص است که حضرت از مردم گلایه می‌کند. آیت الله العظمی خوئی سپس می‌نویسد:

«ولا سيما وقد أصبحت في هذه الأعصار من أجلى أنحاء الشعار»

ایشان دو دلیل برای شهادت ثلثه می‌آورد. مورد اول همانطور که عرض کردیم این بود که ولایت امیرالمؤمنین متمم رسالت، مقوم ایمان، کمال دین و رکنی از ارکان خمسه است.

مورد دوم این است که اصلاً شهادت ثلثه در اعصار اخیر از اجزاء، بهترین و ظریف ترین شعار شیعه است.

«وأبرز رموز التشيع»

شهادت ثالثه بارزترین رمز تشیع است.

«وشعایر مذهب الفرقة الناجية»

شعادت ثالثه شعار مذهب فرقه ناجیه است.

آیت الله العظمی خوئی در این مورد حسابی سنگ تمام گذاشته است. ما باید بگوییم تنها فرقه ناجیه همین کسانی هستند که شهادت ثالثه را بیان می‌کنند.

«فهی إذا أمر مرغوب فیہ شرعاً»

این امر از نظر شرعی امری صحیح است.

با توجه به این دو دلیلی که آوردیم صرفنظر از روایات و قاعده تسامح احساس می‌کنیم که از نظر شرعی شهادت ثالثه یک امر صحیحی است.

کلمه «مرغوب» اگر با «فی» استعمال شود به معنای رغبت است، اما اگر با «عن» استعمال شود به معنای اعراض است.

«رغب عنه»، «راغبٌ عن آل علی» از معانی اعراض است. «رغب فیہ» به معنای این است که تمایل پیدا

کرد. «مرغوب فیہ شرعاً» به معنای این است که شرعاً شهادت ثالثه مورد توجه شارع است.

«وراجح قطعاً فی الأذان وغیره»

و این امری راجح چه در اذان و چه در غیر اذان است.

ایشان با توجه به تمام این موارد، تقید به تعبد را ترک نمی‌کند. شهادت ثالثه متمم رسالت، مکمل ایمان و ابرز شهادت شیعه است.

«وإن كان الاتيان بها فيه بقصد الجزئية بدعة باطلة وتشريعاً محرماً حسبما عرفت»

ما باید دقت کنیم با تمام ارزشی که شهادت ثالثه دارد، به قصد جزئیت نگوییم.

کتاب الصلاة، نویسنده: السيد الخوئی، ج 2، ص 287، فصل فی الأذان والإقامة

ما باید شهادت ثالثه را به این قصد بگوییم که متمم رسالت و مکمل ایمان است و ما در اینجا می‌گوییم.

در میان این بزرگواران به نظر من فرمایش آیت الله العظمی خوئی بسیار فرمایش زیبا، متین، علمی و دلنشین است. البته فرمایش تمام بزرگواران در این زمینه زیباست.

ما نتوانستیم استدلالی که آیت الله العظمی خوئی برای نقد ادله دیگر فقها آوردند را قبول کنیم، اما در مجموع فرمایش ایشان کاملاً متین است.

ما عرض کردیم بحث تسامح در ادله سنن مبنای ایشان را قبول نداریم، زیرا مبنای ادله تسامح این نیست که روایت

به سند صحیح رسیده باشد. زمانی که به سند صحیح رسید، در آنجا منجز و مؤید است. معنای تسامح همین است

و بس!

ایشان در کتاب «منهاج الصالحین» جلد اول صفحه 150 می‌نویسد:

«وتستحب الصلاة على محمد وآل محمد عند ذكر اسمه الشريف: وإكمال الشهادتين بالشهادة لعلى (ع) بالولاية

وإمرة المؤمنين فى الأذان وغيره»

منهاج الصالحین، نویسنده: السید الخوئی، ج 1، ص 150، الفصل الثانی

با توجه به تمام فرمایشات ایشان در تضادهای فتوایی به این شکل نظر دادند.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته